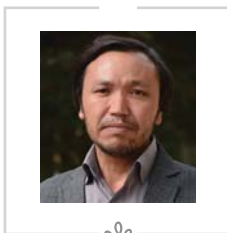


بصیراحمد دولت‌آبادی؛ مردی که برای من سرمون و قطب‌نمای تاریخ شد



✘ کیامهر حیدری

می‌کرد(به نظرم صحافی احسانی در پاساژ قدس، خیابان ارم بود)، دریافته بودم. ساعت ۴ عصر تصمیم گرفتم طبق آدرسی که داشتم به مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان در «خیابان سمیه» مراجعه کنم. توسط تلفن در تماس شدم. شخصی که جواب داد، گفت: دولت‌آبادی هستم. با ایشان قرار گذاشتم که حتماً بینم و پیرامون مسائل مربوط به افغانستان و مخصوصاً مسائل مربوط به هزاره‌ها گفتگو کنم و هم‌چنین از ایشان منابع بیشتری را دریافت کنم.

موقع رسیدن به مرکز فرهنگی نویسندگان، هنگامی که زنگ درب را زدم کسی جواب نداد. ساعت را نگاه کردم دیدم نیم ساعت زودتر رسیده‌ام. مدتی منتظر ماندم دیدم یک مردی در حدود بین ۳۵ الی ۴۰ ساله، قدی متوسط و نسبتاً لاغر با ظاهری ساده، تعدادی

آشنایی من با بصیراحمد دولت‌آبادی به سال ۱۳۷۶ یعنی ۲۵ یا ۲۶ سال قبل بر می‌گردد. زمانی که در دنیای مهاجرت، در ایران، دانش آموز صنف ۸ یا ۹ بودم، کنجکاوی خاصی نسبت به هویت و آگاهی از تاریخ افغانستان در من ایجاد شد و سخت علاقمند مسائل مربوط به افغانستان(که وطنم بود) گشتم؛ از هر امکانی کار می‌گرفتم تا اطلاعاتم را در این رابطه افزایش دهم. دیدن فیلم‌های دوران مقاومت غرب کابل و بامیان و مطالعه «هفته نامه وحدت» و یک سری مجلات دیگر کنجکاوی ام را بیشتر کرد. تا اینکه در یک روز گرم تابستان از اصفهان راهی قم شدم تا بتوانم منابع بیشتری برای مطالعه پیدا کنم. قبلاً از طریق هفته نامه وحدت، نام «مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان» و یک مرکز صحافی که منابع افغانستان شناسی را توزیع

با بصیراحمد دولت‌آبادی بعد از آن نشست خودمانی و مفید چند ساعته، ارتباطات تلفنی و گاهی هم چند بار دیدار در سال داشتیم. ایشان هفته‌نامه وحدت را به طور هفتگی و «مجله سراج» را به طور فصل وار برای من پست می‌کرد. من یکی از مشتریان همیشگی این مجلات شدم و تا سال‌ها بعد استفاده می‌کردم. یک بار در سال ۱۳۸۱ برای یک همایش با عنوان «تحصیل کردگان افغانستان، بازگشت و بازسازی» در تهران می‌رفتم، با دولت‌آبادی تماس گرفتم که آیا شما هم می‌آیید که دیداری داشته باشیم؟ گفت از من هم دعوت شده ولی من شرکت نمی‌کنم و برگزاری این نوع از همایش‌ها را فعلاً به ضرر هزاره‌ها می‌دانم، زیرا تا هنوز همین دولت کزری خبر ندارد که هزاره‌ها در ایران چقدر تحصیل کرده دارند و با خبر شدن، ممکن است برای تحصیل و بورسیه‌ها مشکلات ایجاد کند. چند سال بعد دقیقاً همین‌طور شد و هئیت‌هایی که در آن همایش و همایش‌های بعد از آن شرکت کرده بودند، به جای تقویت سیستم جذب دانشجویی، بورسیه‌های تحصیلی را برای مهاجرین منع کردند و گفتند صرفاً از داخل انتخاب شوند، یعنی مقامات ایرانی را هم توجیه کردند.

از دولت‌آبادی و نوشته‌هایش معرفت خوبی در رابطه با تاریخ، هویت‌خواهی و افغانستان‌شناسی پیدا کردم. کتاب «شناسنامه افغانستان» و «شناسنامه احزاب و جریان‌های سیاسی افغانستان» نوشته ایشان را در یک هفته مطالعه کردم. از اطلاعات و معلوماتی که از این کتاب‌های ارزشمند دریافت کرده بودم، بعدها در سمینارهای دوران دانشجویی دانشگاه (سال‌های ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۴) که در محضر دانشجویان ایرانی- دانشگاه اصفهان ارایه می‌دادم، فراوان استفاده نمودم. کتابی دیگر هم از ایشان مطالعه کردم به اسم «طرحی برای صلح و ثبات دائمی در افغانستان». این کتاب بر اساس دیدگاه‌های شهید مزاری نوشته شده بود. چیزی شبیه «موافقت‌نامه بن» که پایه تشکیل حکومت پساتالبان در افغانستان شد. استاد دولت‌آبادی علاوه بر کتاب‌های خودش، منابع ارزشمند دیگر را نیز برایم معرفی کرد که به نوبه خود بسیار مفید و موثر واقع شد. کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» از میرغلام محمد غبار در دو جلد، کتاب «افغانستان در پنج قرن اخیر» از میرمحمد صدیق فرهنگ در سه جلد، دو کتاب «پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها» و «صحنه‌های خونینی از مبارزات تشیع در افغانستان (۱۸۷۰-۱۹۲۰)» از استاد حاج کاظم یزدانی کتاب‌هایی بودند که من از طریق توصیه‌ها و رهنمایی‌های ایشان شناختم و در

کتاب و مجله در بغل، آرام از سمت خیابان اصلی به سمت کوچه و درب مرکز فرهنگی نزدیک می‌شد. احساس کردم که احتمالاً همین آدم شاید بصیراحمد دولت‌آبادی باشد. از ایشان قبلاً صرفاً در یکی از شماره‌های «مجله حبل‌الله» یک عکس دیده بودم که با تعدادی از فرهنگیان با شهید مزاری گرفته شده بود. نزدیک که آمد شناختم و چند قدم جلو رفتم و سلام و احوال پرسیدیم. ایشان نیز درب را باز کردند و داخل رفتیم. در مدت نزدیک به دو ساعت یا بیشتر با ایشان پیرامون مسائل مختلف افغانستان‌شناسی و مخصوصاً هویت‌خواهی هزاره‌ها صحبت کردم. «ایشان همانجا به من گفت که مطالعه تاریخ اهمیت فراوانی دارد؛ زیرا که مجبور نمی‌شویم کاری را دوبار انجام دهیم که نتیجه نگیریم. اکنون نیز در حال ساخت تاریخ هستیم. با همین مقاومت غرب کابل و بامیان برای ما تاریخ ساخته می‌شود. هر کاری که ما و شما انجام دهیم در شکل‌دهی این تاریخ موثر خواهد بود. شهید مزاری برای هزاره‌ها تاریخ ساخت و اعتماد به نفس هزاره‌ها را بالا برد و ما را از حاشیه به متن آورد. یعنی که می‌توانیم در ساخت تاریخ حضور داشته باشیم و اعمال نقش کنیم». این‌ها بخشی از جمله‌هایی بود که از ایشان یادمانده است. تا هنوز آدم دوست داشتی و هم‌راز مثل دولت‌آبادی تا آن زمان ندیده بودم. چندین کتاب و مجله برای مطالعه به من داد. چند جای را هم آدرس داد که کتاب‌های افغانستان‌شناسی برای فروش دارد. از او کلیه مجلات حبل‌الله را درخواست کردم. او گفت که در مرکز نویسندگان ندارد. ولی باید از دفتر خود مجله بگیرید. سپس تماس گرفتم با شخصی که بعداً شناختم؛ او سید موحد بلخی مدیر مسئول مجله حبل‌الله بود. ایشان با نام مستعار «شهاب‌الدین شهاب» مدیر مسئول مجله حبل‌الله بود. جالب بود که بسیار با جدیت گفت که یک جوان کم سن و سال می‌آید و یک سری کامل از مجله‌ها را برایش بدهید. عصر روز بعد رفتم دفتر مجله و با سید موحد بلخی به مدت بیش از یک ساعت طول کشید تا کلیه شماره‌های مجله را از بین انبوهی از مجلات جدا کنیم و دسته‌بندی نماییم. تعدادی هم کلاً نایاب شده بود و پیدا نشد. این مجله از سال ۱۳۶۴ یا ۱۳۶۵ ماهانه منتشر می‌شد. تقریباً نزدیک به ۱۲۰ شماره نشر شد. اطلاعات خوبی در مورد وضعیت افغانستان داشت. اخبار جنگ‌ها علیه شوروی و مقاومت مجاهدین را نشر می‌کرد. در دوران مقاومت غرب کابل و سپس بامیان منبع خوبی برای دریافت اطلاعات شده بود.

مدت کمتر از یک سال مطالعه کردم. همه این کتاب‌ها اکنون منابع معتبر و دست اول برای هر تاریخ‌پژوه‌اند و امکان ندارد کسی درباره افغانستان و تاریخ و جریان‌های سیاسی آن مطالعه و پژوهش کند، اما به این کتاب‌ها که بخش مهم آن، محصول تلاش‌ها و تحقیقات بصیراحمد دولت‌آبادی است، مراجعه نکند.

ایشان محقق پرکار و نویسنده با مطالعه بود. از اعضای هیئت تحریریه هفته‌نامه وحدت بود و در تمام شماره‌های هفته‌نامه برعلاوه سرمقاله، یک تحلیل سیاسی و فرهنگی نیز می‌نوشت. مجموعه یادداشت‌هایی را به طور مسلسل در سال ۱۳۷۷ منتشر کرد با عنوان «هزاره‌ها؛ پناه‌گزینی و کتمان هویت» که اطلاعات بسیار ارزشمندی را در رابطه با تاریخ معاصر هزاره‌ها در افغانستان از مقاومت علیه تجاوز عبدالرحمان به هزارستان و قتل عام و تصرف هزارستان گرفته تا مهاجرت و سپس شهرنشینی هزاره‌ها و موقعیت فعلی هزاره‌ها ارایه می‌داد. این کتاب بعدها با تغییراتی در دهه ۱۳۸۰ به نام «هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت» نشر شد و بعدا چندین بار در داخل افغانستان و در سال‌های اخیر توسط انتشارات مقصودی با ویرایش جدید تجدید چاپ شد. اولین شماره از مجله جبل‌الله را که در سال ۱۳۶۵ نشر شده بود، بعدها خودش افشا کرد و گفت که جز یک مطلب، دیگر تمام مطالب را بدان هدف که مجله سر پا شود، خودش با نام مستعار می‌نوشته و منتشر می‌کرده است. چون در آن زمان نویسنده به اندازه تعداد انگشتان دست نیز وجود نداشت.

مقاله‌ای از ایشان در یک مجله به اسم «صراط» خواندم با عنوان «افغانستان چرا و چگونه افغانستان شد؟». ایشان در این مقاله تحقیقی و تاریخی، ایجاد افغانستان معاصر و شکل‌گیری هویت افغان و همچنین نامگذاری این سرزمین را به افغانستان مفصل ریشه‌یابی و تشریح کرده بود. در مقاله‌ای پنجاه-شصت صفحه‌ای دیگر که در یکی از شماره‌های «مجله سراج» نشر شد، تاریخچه شکل‌گیری واحدهای اداری افغانستان را با استنادات فراوان بحث کرده و خاطر نشان ساخته بود که چگونه در اثر توطئه‌های اداری و تشکیلاتی از طرف دولت حاکم در شکل‌گیری ولایات و ولسوالی‌ها، مردم هزاره از حق طبیعی و سیاسی خود محروم شدند و هیچ مرکز ولایت را به مناطق پرجمعیت هزاره‌ها اختصاص نداد.

دو کتاب دیگر از ایشان به اسم «راوی رنج» و «از مزار بی‌مزاری»

نیز به نشر رسیده است. با مطالعه این دو کتاب، به عمق انگیزه‌ها و تلاش‌های مستمر دولت‌آبادی در رابطه با تاریخ‌نویسی و هویت‌خواهی می‌توان پی برد. ایشان برخی از حقایق ناگفته‌اش را در فیلم مستندی که توسط عبدالرحمان عالمی پویا به اسم «داستان ممنوعه» ساخته شده، افشا نموده است.

با بصیراحمد دولت‌آبادی در سال ۱۳۸۲ در هتل انقلاب تهران در طول یک هفته یا بیشتر هم‌نشین بودم. در این هتل نمایندگان استان‌های مهاجرنشین انتخاب شده بودند و برای انتخاب نمایندگان شان که ۱۱ نفر در نظر گرفته شده بود باید برای لویه جرگه تصویب قانون اساسی به کابل می‌فرستادند و یک هفته بحث و گفتگو و رأی‌گیری و امثال آن جریان داشت. من از اصفهان انتخاب شده بودم و دولت‌آبادی از استان قم. در این هتل هرگاهی فرصت پیش می‌آمد با ایشان هم‌صحبت می‌شدم و از دیدگاه‌ها و نظراتش استفاده می‌کردم. آخرین باری که ایشان را دیدم، در قم بود، به نظرم چند ماه قبل از رفتن ایشان به کانادا در سال ۱۳۸۴. در همان مرکز نویسندگان قرار گذاشتیم. ایشان ساعت ۵ عصر آمد، اما این بار با لباس کار. خودش گفت که این روزها کارگری می‌کند تا هم هزینه خانواده‌اش را تأمین کند و هم بتواند از پس پرداخت بخشی از مصارف روزمره مرکز نویسندگان که شامل هزینه‌های آب، برق، گاز و تلفن بود، بریاید. ایشان گله کردند که رهبران حزب وحدت چندین سال است که هیچ کمکی به مرکز نویسندگان نکرده است و حتی حاضر به پرداخت پول مصارف برق و امثالهم نیز نیستند. ایشان هم‌چنین یادآوری کرد که اسناد و مدارک بسیار مهمی از شهید مزاری و یارانش و مقاومت غرب کابل و قبل از آن نزدش موجود می‌باشند و نگهداری می‌شوند. همان وقت می‌گفت: «اگر خدا خواست و فرصت یاری کرد، این اسناد را منظم و به صورت مستقل و کتاب نشر می‌نماید تا همه حقایق آشکار شود و چراغ راه آیندگان باشد». آن دیدار، آخرین دیدار (حضور) ما شد.

او وقتی به غرب رفت، نیز حامل امین یک تاریخ بود و اکنون که به دیار باقی شتافته است، نیز در واقع یک «تاریخ زنده» و «مخزن اطلاعاتی» را از دست داده‌ایم، تنها چیزی که مایه خرسندی است این است که بخشی اعظم این تاریخ مجسم را در قالب کتاب‌های ارزشمند وی با خود داریم و خزان‌های اطلاعاتی به جامانده از دولت‌آبادی تا ابد به روی جویندگان حقیقت، باز خواهند بود.





اینکه در عقرب سال ۱۳۹۷ بسیار غمگینانه شنوای خبر ناگوار مرگ استاد هستم. دولت‌آبادی را دیگر نداریم، اما تاریخ تحقیق، تلاش‌های پر وسواس این محقق دردمند و تلاش‌های پرشور او را پاس خواهند داشت.

رفتن ایشان ضایعه بزرگی برای جامعه فرهنگی ماست. به نظم بسیار زمان خواهد برد تا آدم‌هایی مثل او در جامعه تربیت شوند و مصمم، با اراده و با تعهد و پایبندی به ارزش‌های مردم خود، سالیان سال کار و فعالیت کند و ارزش کار خود را نیز بداند؛ جو زده نشود و تحت تأثیر شرایط‌های ناپایدار سیاسی و اجتماعی قرار نگیرد. کارهایی که دولت‌آبادی انجام داد تا عمق جان، بدان‌ها باور داشت و مطابق باور خود فعالیت فرهنگی و نشراتی کرد.

در پایان گرامی می‌دارم یاد این مرد فرهنگی فرهیخته و نویسنده آرمان‌گرا و متعهد را. نامش بلند و یادش جاودان!

پ ن:

۱- تاریخ‌های به کار رفته در این نوشته تقریبی است.
۲- عکس با استاد بصیراحمد دولت‌آبادی/ سال ۱۳۸۲/ هتل انقلاب تهران/ نشست انتخاباتی برای انتخاب نمایندگان لویه جرگه قانون اساسی از بین مهاجرین ایران.

ناگفته نماند که ساختمان «مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان» با پولی که شهید مزاری در سال ۱۳۷۳ فرستاده بود، خریداری شده بود و از بابت کرایه نگرانی نداشتند. این مرکز به توصیه شهید مزاری برای توسعه فعالیت‌های فرهنگی و نشراتی تأسیس و مصدر خدمات فرهنگی و نشراتی زیادی در بین مهاجران افغانی در ایران واقع شد و نیز مبنای شکل‌گیری فعالیت‌های فرهنگی و آموزشی-هنری در حال حاضر گردید. نویسندگان بسیاری با این مرکز، همکاری داشتند. بسیاری از آثار نویسندگان، توسط این مرکز نشر شد و مورد استفاده فرهنگ دوستان و علاقمندان قرار گرفتند.

ایشان مردی ساده زیست بود. بین خانه تا محل کار را با دوچرخه‌ای معمولی که داشت، رفت‌وآمد می‌کرد. در طول روز هر چند گاه، شخصا خودش از دفتر هفته‌نامه بیرون می‌رفت، کار مربوطه را انجام می‌داد و بر می‌گشت.

ایشان تعهد، وفاداری، انگیزه و دانش لازم را برای کارهای فرهنگی و نشراتی داشت. ساده حرف می‌زد. کمتر سخنرانی می‌کرد و بیشتر می‌نوشت. سخنرانی ایشان را فقط در «سمینار شهید مزاری» که در سال ۱۳۸۳ در قم برگزار شده بود، دیدم که طبق گفته خودش، آن، اولین سخنرانی‌اش بود.

پس از دیداری که در سال ۱۳۸۴ در ایران داشتیم، دیگر حضوری دیدار نداشتیم، اما ارتباطات الکترونیکی ما تا سال ۱۳۹۶ نیز برقرار بود، ولی در یک سال بعد از آن همین ارتباط نیز قطع شده بود تا